

## ظهور شئون الهی در انسان از دیدگاه اوریگنس اسکندرانی و فیض کاشانی

نسترن فهیمی<sup>۱</sup>

علیرضا ابراهیم<sup>۲</sup>

زهرا حسینی حمید<sup>۳</sup>

### چکیده

اریگنس اسکندرانی و فیض کاشانی به ترتیب، دو شخصیت تاثیرگذار در الهیات مسیحی و شیعی به شمار می روند که آرائی خاص را در نسبت میان خدا و انسان ارائه نموده اند. این دو پیشینه‌ای از مطالعات فلسفی، کلامی و عرفانی داشته اند و به تفسیر کتاب مقدس و قرآن اهتمام ورزیده اند. این مقاله که به شیوه توصیفی - مقایسه‌ای عرضه شده، به بررسی «ظهور شئون الهی در انسان» از دیدگاه این دو می پردازد. اریگنس و فیض اعتقاد دارند که تمامی انسانها، به ویژه عیسی مسیح (پسر) و خلیفه الله، مخلوق خداوند هستند و همه شئون الهی، به جز ازلیت و ابدیت، بدانها منتقل می شود. همچنین، دیگر انسانها نیز می توانند از طریق مسیح یا خلیفه الله بسیاری از صفات و شئون الهی را در خود به ظهور برسانند. در این راستا، محبت ورزی به عیسی و یا خلیفه الله وسیله ای برای انتقال شئون الهی به انسان است.

**واژگان کلیدی:** شئون الهی، اوریگنس، فیض کاشانی، انسان، الهیات تطبیقی.

---

<sup>۱</sup>. دانشجوی دکترای ادیان و عرفان در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

<sup>۲</sup>. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

<sup>۳</sup>. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

## مقدمه

منظور از شئون الهی همان تجلیات صفات الهی است که در مراتب مختلف وجودی به ظهور می‌رسند. از میان مخلوقات خداوند، انسان قابل بسیاری از تجلیات بوده و شئون مختلف الهی، همانند قدرت و علم، در او ظهور یافته است. اُمّهات شئون پروردگار، ماهیت آنها و چگونگی انتقال آن شئون به انسان، از موضوعات مهم در الهیات مسیحی و شیعی است که متألهین را به خود مشغول ساخته است. از آن جمله، اورینگنس اسکندرانی و فیض کاشانی دو اندیشمندی هستند که در آثار خویش به این موضوع پرداخته‌اند و دیدگاه‌های ایشان در تبیین نسبت میان قوای الوهی و انسانی بایسته مطالعه است.

برای مقایسه نظرات ایشان در این مقاله، ابتدا یک معرفی اجمالی از اورینگنس و فیض ارائه خواهد شد و ضمن آن، جایگاه ایشان در تاریخ الهیات مسیحی و شیعی مورد تطبیق قرار خواهد گرفت. سپس، مطرح‌ترین شئون الهی به طور جداگانه در کتاب مقدس و قرآن بازبینی می‌شود تا زمینه برای بررسی شئوناتی فراهم گردد که خصوصاً به انسان انتقال یافته و می‌یابند. تقدم وجود پروردگار به دیگر شئون او، سبب می‌گردد تا نخستین شأنی که مورد مقایسه قرار می‌گیرد، روح الهی باشد که نمادی از وجود وی است. از آن پس و به ترتیب، قدرت الهی و علم الهی از دیدگاه اورینگنس و فیض مطرح خواهد شد. در نهایت نیز لوگوس یا کلمه معرفی می‌شود که محمل و ظهور شئون الوهی در قالب انسانی است.

## جایگاه اورینگنس و فیض در الهیات مسیحی و شیعی

اورینگنس اسکندرانی<sup>۴</sup> (ح ۱۸۵-۲۵۴ م) یکی از مدافعان سرسخت مسیحیت در سده سوم میلادی بود که در اسکندریه مصر دیده به جهان گشود. او مبانی الهیات مسیحی را نزد استادانی چون: کلمنس اسکندرانی<sup>۵</sup> و آمونیاک ساکاس<sup>۶</sup> فرا گرفت و در طرح مقولات کلامی به شیوه‌ای علمی پیشرو بود. اورینگنس نویسنده‌ای

---

<sup>۴</sup> Origenes of Alexandria

2 Clement of Alexandria

3 Ammonius Saccas

4 Pery Archon

پرکار و موعظه‌گری فعال بود که بیشتر عمر ۶۹ ساله خود را مصروف تشریح و گسترش پیام مسیحیت نمود. (Rown, 1979, p. xvi) لذا مجموعه آثاری در مطالعات کتاب مقدس، فلسفه، دفاعیات، موعظه و مباحث اخلاقی پدید آورد که پس از چندی، به پایه‌ای محکم برای تحولات تفکر مسیحی در بخش شرقی امپراتوری روم تبدیل شدند. (مک گراث، ۱۳۸۵، ص ۵۴؛ کونگ، ۱۳۸۴، ص ۵۸) از جمله نوشتار او می‌توان به *بررد سلسوس (Contra Celsus)* اشاره کرد. همچنین، کتاب *اصول اولیه*<sup>۷</sup> که مهم‌ترین اثر اوست و بخشی اعظم از دیدگاه‌های الهیاتی وی را در بر دارد. افزون بر تألیف، اوریگنس به تدریس و مباحثه نیز اشتغال داشت و از این رهگذر، شاگردانی مانند: آمبروس (Ambrose) را تربیت نمود که بعد از وی، در ترویج برخی نظرات او دخیل بودند.

ذهنیت خلاق اوریگنس وی را وا می‌داشت تا پرسشهای راجع از فضای دینداری مسیحی را با دقت پاسخ گوید، (Hughes, 1978, p. 22) به ویژه آن که در دورانی بالندگی فلسفه نوافلاطونی می‌زیست و امواج اندیشه‌های یونانی بر الهیات پیشا-شورایی را ملاحظه می‌نمود. در این فضا، او کوشید تا تلفیقی میان تفکرات مسیحی و یونانی ایجاد کند و به این منظور، از زبان فنی خاص خود بهره جست. (Rankin, 2006, p. 132; Hughes, 1978, p. 22) احتمالاً مؤلفه‌ها و اصطلاحات مبهم همین زبان بود که زمینه مخالفت کم‌نظیر با آراء وی را فراهم نمود، زیرا برخی معتقد بودند که تمایل اوریگنس به ایجاد سازش بین فلسفه افلاطونی و مسیحیت، او را به سوی دیدگاه‌هایی بدعت آمیز سوق داد. (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۵؛ فانینگ، ۱۳۸۹، ص ۶۶)

ملا محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ ق) هم در شمار اعظام فقها، حکما و مفسران شیعه امامیه بود که در شهر قم متولد شد. (فیض کاشانی، «مقدمه»، ۱۳۹۸ ق، ص ۲۱) فیض به عرفان نیز علاقمند بود و گاه اشعاری را با این دستمایه می‌سرود. (زرین کوب، ۱۳۶۲، ص ۲۵۴) او در علوم مختلف از استادانی گوناگون، همچون: سید ماجد بن علی حسینی بحرانی و شیخ بهاء‌الدین عاملی بهره جست و به ویژه مدتی را در مکتب حکیم برجسته شیعه، ملاصدرای شیرازی، کسب علم نمود. از این رهگذر، فیض آثاری ماندگار را در علوم مختلف اسلامی برجای گذاشت که از آن جمله می‌توان به تفسیر الصافی، الوافی، الشافی، کلمات مکنونه و اصول عقائد اشاره کرد. اشتغال فیض کاشانی به تدریس نیز موجب پرورش شاگردانی اثرگذار در تاریخ شیعه بود که از میان آنها می‌توان علامه محمد باقر مجلسی را برشمرد.

فیض در فضای فرهنگی دوران صفوی می‌زیست و شاهد قوت یافتن جریان‌هایی از تصوف شیعی در قالب مظاهر و جنبش‌های اجتماعی مختلف بود. از اینرو، بخشی از توان فکری او مصروف تبیین نسبت

میان علوم شرعی و دیدگاه‌های عرفانی شد. (همان، ص ۲۵۴) دیگر ویژگی این دوران، رهایی تدریجی فلسفه مشائی از قید و بندهای بود که متکلمان برجسته مسلمان، مانند محمد غزالی، بر آن نهاده بودند. لذا فیض در پرتو تعالیم استادش، ملاصدرا، کوشش نمود تا میان فلسفه و شریعت اسلامی وفاقی برقرار سازد و آموزه‌های اسلامی را بدین وسیله تثبیت نماید. (فیض کاشانی، «مقدمه»، ۱۳۷۷، ص ۱۸) البته آراء او مخالفانی جدی را از میان اخباریون معاصرش برانگیخت تا وی را به صوفیگری متهم سازند.

### مبانی وجودی و معرفتی شئون الهی در کتاب مقدس و قرآن

خداوند در کتاب مقدس دارای دو شأن تنزیهی و تشبیهی است. شئون تنزیهی او بیانگر مراتبی از وجود الهی هستند که در قالب هیچ لفظی نمی‌گنجند و فقط به یک «وجود» ناشناخته دلالت دارند. مصداق بارز این امر، لفظ «یهوه»<sup>۸</sup>، به معنای «هستم آنکه هستم» است. (Exod, 14:3) الفاظ اینچنین، هم به لحاظ وجودی و هم به لحاظ معرفتی دارای ابهاماتی هستند که از دیدگاه پدیدارشناسانه، ویژگی «رازآمیز بودن» را برای الوهیت تأمین می‌کند. بدیهی است که تنزیهی بودن این گونه شئون سبب می‌شود تا نتوانیم به سادگی به تسری آنها به انسان قائل باشیم، زیرا آنچه مایه تشخیص سرایت شئون است می‌شود، مطابقت شئون میان الوهیت و انسانیت است. در برابر، نامها و الفاظ مختلفی هم برای اشاره به خداوند در کتاب مقدس ذکر شده است که جنبه تشبیهی دارند و بدین لحاظ، شئون مادی را برای الوهیت متصور می‌شوند. نمونه برجسته این امر را می‌توان در توصیف سفر پیدایش از خداوندی ملاحظه نمود که پیش از خلقت این جهان، «بر توده‌ای از بخار گام بر می‌داشت» (Gn1:3) البته باید توجه کرد، اینکه خداوند دارای شئون مادی باشد، لزوماً بدین معنا نیست که این شئون دقیقاً با تصور انسان از امور مادی قابل تطبیق هستند. برای مثال، صفاتی چون: پادشاه، داور، خالق و... را به الوهیت نسبت داده‌اند (میلر، بی تا، ص ۱۳)، اما پادشاهی، داوری و خالقیت او به همان معنی است که در مورد پادشاهی، داوری و خالقیت انسان در عالم مادی افاده می‌شود؟

در پاسخ به این پرسش مهم، دو جریان در تفسیر مسیحی از کتاب مقدس شکل گرفته است. نخست، گروهی هستند که با استناد به برخی بندهای کتاب مقدس، صفات الهی را غیر از صفات انسانی دانسته‌اند. آنها صفات خداوند را به لحاظ وجودی، غیر از صفات انسانی تلقی کرده‌اند و معتقدند برخلاف صفات بشری که دائم در حال تغییر هستند، خدا از نظر ذات، صفات، آگاهی و اراده، تغییرناپذیر است. به باور آنان که مأخوذ از کتاب مقدس است، هیچ تغییری در صفات (Heb, 12:1)، در قدرت (Rom, 20, 21:4)، در نقشه‌ها و هدفها (Ps, 11:33)، وعده‌ها (2Cor, 20:1)، محبت و رحمت (Ps, 17:103) و عدالت خدا (Isa, 17:28) به وجود نمی‌آید. (برای مطالعه بیشتر، نک. تیسن، صص

<sup>۸</sup>. YHWH

۷۷-۸۱) اما گروه دیگر، مفسرانی هستند که صفات الوهی را به لحاظ وجودی از سنخ صفات انسانی (و البته گسترده‌تر از آن) دانسته‌اند. از این نظر، اورینگنس را باید در دسته دوم جای داد، زیرا، اورینگنس خدا را منزله از زمان و مکان و خلق می‌داند و دو صفت حکمت و قدرت را که نامهای دیگر لوگوس است، صفات ذات او می‌داند و معتقد است که ذات، این صفات را محدود و تحدید می‌کند و از سویی دیگر، این صفات نیز ذات را محدود می‌سازند. (هادی نا، ۱۳۹۰، ص ۱۹۵)

در میان کسانی که صفات الهی را به لحاظ وجودشناسانه همچون صفات انسانی می‌دانند نیز در باب معرفت‌پذیری صفات الهی اختلاف است. بنا بر اناجیل، خداوند خودش را به طور کامل می‌شناسد. اجزاء تثلیث (یعنی پدر، پسر و روح القدس) هم یکدیگر را به طور کامل و انحصاری می‌شناسند. (Mt, 27:1) از آنجا که پسر و روح القدس هر دو جزو شئون الهی به‌شمار می‌روند، لذا می‌توان دریافت که (دست‌کم بعضی) صفات خداوند شناخت‌پذیر بوده و برخی مراتب شئون الهی نسبت به الوهیت دارای معرفتی منحصر به فرد هستند. البته این قدرت شناخت ممکن است به واسطه عیسی به مدارج پایینتر آفرینش و مخلوقات نازل نیز انتقال یابد؛ بدین معنا که هر فردی را او اراده کند، می‌تواند به معرفت پدر نائل کند. (Ibid.) این موضوع، مبنای بحث انتقال شئون الهی به انسان به‌شمار می‌رود و مسیح را به عنوان وسیله‌ای در فرایند انتقال مطرح می‌سازد.

مفسران شیعه و سنی با نظر به آیات قرآن کریم، برای خداوند دو شأن تنزیهی و تشبیهی قائلند. خداوند متعال، هم آیات تنزیهی، هم تشبیهی و هم آیاتی در جمع تنزیه و تشبیه را نازل فرموده است. اکثر علماء و متکلمین شیعه، در صفات الهی بر مبنای روایات، از الگوی تنزیهی پیروی کرده‌اند. گروهی از عرفا و متصوفه و اهل تسنن قائل بر تشبیه‌اند. دیدگاه ابن عربی و پیروان مکتبش، تنزیه آمیخته با تشبیه است و تنزیه و تشبیه را مکمل یکدیگر می‌دانند. فیض نیز قائل به جمع میان تنزیه و تشبیه است «عارف محقق کسی است که حق را من حیث ذاته منزله از تشبیه و تنزیه بداند و من حیث معیته الاشیاء و ظهوره بها، میان تشبیه و تنزیه جمع کند و حق را به وصفی تنزیه و تشبیه نعت کند.» (فیض کاشانی، ۱۳۶۰، ص ۴۳) فیض صفات خداوند را به دو دسته صفات فلسفی و صفات اخلاقی تقسیم می‌کند. صفات فلسفی، صفاتی است که نمی‌تواند با انسان ارتباط پیدا کند و او نمی‌تواند بدانها متصف شود. صفات اخلاقی، صفاتی است که انسان می‌تواند به رشحه‌ای از آنها متصف گردد، مثل سمیع، بصیر و رحیم. این بدان جهت است که برای اسماء و صفات باریتعالی، مظاهر و مراتبی است و با توجه به اینکه انسان نفخه الهی را با خود دارد، با خودسازی، تربیت و بندگی می‌تواند مظهر اسماء الله شود و به منزلتی راه یابد که جلوه حضرت حق گردد. چنانکه حدیث قدسی نوید آن را داده است: «بنده من با بندگی و قرب نوافل به جایی می‌رسد که من او را دوست می‌دارم و بین من و او رابطه محبت پدید می‌آید و چون دوستش دارم، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و دست او که با آن عمل می‌

کند.» با اینکه ذات خداوند از تشبیه، پاک و منزّه است، اما در این گونه صفات، انسان می تواند، خداگونه شود و به او اقتدا کند. (فیض کاشانی، ۱۳۶۲، ص ۲۷)

علم الهی یکی از مهم ترین شئون و قوای الهی است. خداوند آیات فراوانی، درباره علم و معرفت و بهره مندی انسانها از این شأن الهی در قرآن کریم آورده است.

نفوذ علم خداوند، به گونه ای است که هیچ چیز در جهان آفرینش از او پنهان و پوشیده نیست و هیچ مرز و انتهایی برای دانش او نمی توان قائل شد. علم خداوند، سرچشمه نظام آفرینش و شگفتی های خلقت و دلائل توحید است و کلیدهای خزائن غیب، همه در نزد اوست و تا او نخواهد، کسی از مخازن غیب بهره نخواهد گرفت. خداوند، از دانش بی پایان خود، در هر حدی که شایسته بداند بر مخلوقات خود افاضه می فرماید، از این رو می فرماید: «و إن من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (حجر، آیه ۲۱) خزائن همه چیز نزد ماست، ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.» (زمردیان، صص ۵۲-۵۴)

آیات بسیاری از قرآن کریم، بر مقام والای اهل بیت (ع) و ظهور شئون الهی در این بزرگواران اشاره دارد. یکی از این آیات، آیه خیر البریه (البینه، آیه ۷) است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ - آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، آنان، بهترین آفریدگانند.» در الهیات شیعی، انسان کامل عالم به همه اسماء، ولی الله و خلیفه خدا در روی زمین و در حقیقت، آینه تمام نمای خدا در عالم است. مطابق آیه استخلاف، (بقره، آیه ۳۰) «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت. فرشتگان گفتند: آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایشت، تو را تنزیه می کنیم و به تقدست می پردازیم. فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید»، انسانها، به میزان علم به اسماء الهی از مقام خلافت برخوردارند. (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۹۲)

یکی از مهم ترین آیات در این خصوص، آیه ولایت (مائده، آیه ۵۵ و ۵۶) است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ - تنها ولی شما، خدا و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند، همانها که نماز را برپا می دارند و زکات را می دهند، در حالیکه در رکوعند و کسیکه خدا، رسولش و آنانکه ایمان آورده اند را دوست بدارد و به وظیفه عمل کرده، زیرا حزب خداوند غالب و پیروزند.» اخبار صحیح در مورد نزول این آیه درباره علی (ع) در آن هنگام که در حال رکوع در نماز انگشتر را به سائل داد، از ائمه عترت (ع) متواتر است. (شرف الدین موسوی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۸)

طبق اعتقادات شیعیان، عصمت امام یکی از شئون الهی است. علمای امامیه عصمت را ناشی از حالت یا ملکه ای درونی دانسته اند که می تواند با مراقبت بیرونی (به وسیله ملائک) همراه گردد. یعنی امام در

درون خود قوایی دارد که باعث عدم معصیت و خطا می گردد. خداوند هم چنین با انذارهای خود و توفیقات بیرونی و درونی به این نیرو قوت بخشیده است. (فرمانیان، ۱۳۹۳، ص ۳۰۷) شیخ مفید در خصوص عصمت معتقد است که عصمت تفضلی از جانب خداست. به کسی می دهد، که یقین دارد که به عصمت الاهی چنگ می زند و دیگر سراغ معصیت نخواهد رفت. برای همین است که آن را به همگان نمی دهد. (شیخ مفید، ۱۴۳۰، صص ۱۲۸-۱۲۹)

### تسری روح الهی به انسان

مفهوم «روح الهی» از مفاهیم پرتکرار در عهد جدید است که از ویژگیهایی چون حیات، حکمت و قدرت برخوردار است. (1Cor, 24:1) این شأن الهی در مقام تجلی، گاهی به عنوان روح القدس (2Cor, 17:3) و گاه به عنوان عیسی ظاهر می شود. (Rom, 24:1) به نظر می رسد که از دیدگاه اوریگنس، روح القدس در مرتبه‌ای متقدم، حائز شأن «روح الهی» بوده و سپس مسیح به واسطه روح القدس دارای روح الهی شده است. گویا روح مسیح قبل از آغاز جهان همراه با موجودات عقلانی دیگر خلق شد اما به واسطه عشق شدید، از دیگران متمایز گردید و به او الهام شد تا به لوگوس پیوندد (استید، ۱۳۸۰، ص ۲۹۶) لوگوس از شئون الوهیت بود و هنگامیکه خداوند اراده کرد که این شأن خود را مجسم سازد، پیوند لوگوس و مسیح در وجود مریم محقق شد. در نتیجه این اتحاد، روح انسانی مسیح در ویژگی های لوگوس سهیم گردید. (مک گراث، ۱۳۸۵، ص ۳۶۳) لذا به این معنا، می توان عیسی ناصری را نتیجه وحدت میان یکی از شئون الهی با کالبدی انسانی دانست.

اوریگنس همانند افلاطون، می پنداشت که روح همه انسانها پیش از زاده شدن جسم ایشان، وجود داشته است، همچنانکه پس از مرگ جسم نیز روح به بقای خود ادامه خواهد داد (هالینگ دیل، ۱۳۸۷، ص ۱۴۴) البته ارواح انسانها به تدریج از خداوند دور شدند، اما روح مسیح معصومیت خود را حفظ کرد و با انتخابی آزادانه، به ارتباط نزدیک با کلمه خدا ادامه داد تا اینکه در نهایت، اتحادی تجزیه‌ناپذیر میان آنها ایجاد شد. مسیح از همان ابتدا، ارواح انسانها را می دید و خواستار تقرب آنها به الوهیت بود. (Malaty, 1995, p.251) از اینرو، ارواحی که به واسطه قدرت روح القدس، با عیسی متحد می شدند، به عنوان «پسران خدا» خوانده می شدند و برای همیشه در زندگی الهی مسیح سهیم بودند. (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۲، صص ۳۶-۳۵)

از این نظر، همان گونه که عیسی در اتحاد با کلمه، شأنی الهی به خود گرفت، برخی ارواح انسانی نیز در اتحاد با مسیح، از شأن الوهی وی برخوردار خواهند بود. لذا به این وجه نیز عیسی وسیله‌ای برای انتقال و تثبیت شئون الهی در انسانهاست. اوریگنس همچنین، باور داشت از هنگامی که ارواح انسانها اتحاد خود با مسیح را فراموش کرده و در گناه سقوط کردند، با بدنهای مادی پوشیده شدند و به عنوان مجازات و تطهیر، به جهان محسوس هبوط کردند. البته منتقدان اوریگنس، بدن انسان را زندان روح او نمی دانستند،

بلکه جسم را هدیه الهی و نیکو می خوانند که به روح کمک می کند تا شکوه و جلال الهی را متبلور سازد. (Malaty, 1995, p.247)

فیض کاشانی معتقد است که نفس انسان ازلی و جاودانه است و درباره جاودانگی نفس انسان چنین آورده است: «نفس انسان، قائم به ذات است و در حیات، بقا و ماندن، نیازی به بدن ندارد، بلکه لحظه مرگ بدن، میلاد نوین و آغاز حیات بی مانند و مرحله ای جدید از زندگی برای نفس فرا می رسد. چون بدن را به طور کلی فرو می نهد و خود مستقل و بی نیاز از بدن عنصری در عالمی گام می گذارد که تمامی اجزای آن حیات دارند و فروپاشی و زوال بدن، به زوال و نیستی نفس نمی انجامد و در او هیچ کاستی به وجود نمی آورد.» (فیض کاشانی، ۱۳۶۲، ص ۱۴۹؛ فیض کاشانی ۱۳۸۳، ج ۸، صص ۳۰۵-۳۰۶) فیض در اثبات جاودانگی نفس معتقد است که «نفس، موجودی مفارق است و به لحاظ اینکه از مفارقات است، جاودانه است. پس از مرگ بدن هم می ماند و به حیات خود ادامه می دهد.» (فیض کاشانی، ۱۳۶۲، صص ۱۴۱ و ۱۴۹)

فیض در باره نفس و توانمندیهای نفس می نویسد: «نفس ناطقه انسان، علاوه بر اینکه واجد تمامی قوای نفس نباتی و قوای نفس حیوانی است، برخوردار از عقل نظری و عقل عملی است. عقل نظری آدمی، از مرحله خامی آغاز و به مرحله عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد می رسد و رفته رفته شایستگی پیدا می کند که کلیات محضه را درک کند، معارف یقینیه را دریابد و حقایق الهیه را مشاهده کند و در ساحت عقل عملی نیز بدان جا برسد که به اذن باری تعالی قدرت داشته باشد که در طبیعت و در نفوس مردمان تصرفات غیر عادی داشته باشد.» (همان، صص ۱۵۶، ۱۷۴ و ۱۷۵)

فیض در تفسیر آیه «و نفخت فیه من روحی» (حجر، آیه ۲۹)، روایتی را از کتاب توحید نقل می کند: «از امام محمد باقر (ع) در خصوص این آیه سؤال شد، امام فرمود: آن روحی که خداوند آن را اختیار کرد و برگزید و خلق نمود و آنرا به خود نسبت داد و بر همه ارواح دیگر برتری داده و از آن در وجود آدم دمید.» (فیض کاشانی، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۵۱) در ادامه، فیض حدیث دیگری از امام صادق (ع) در تفسیر عیاشی نقل می کند، که از آن حضرت، در مورد روح سؤال شد، امام فرمود: «آن قدرت خداوند از ملکوت است.» (همان، ص ۵۲)

### تسری علم الهی به انسان

ضمناً، خدا تمام امور واقعی را می داند. این علم شامل موجودات بیجان (Ps, 4:147) و حیوانات (Ps, 9:147) و انسانها و تمام اعمالشان (Ps, 15-13:33) و فکرها و قلبهای انسانها (Ps, 4-1:139) و مشکلات و احتیاجات مردم (Matt, 8:6) می باشد. عهد جدید، مسیح را با حکمت یکی می داند: «مسیح قدرت خدا و حکمت خداست» (1Cor, 24:1). بنابراین، یکی از وظایف متفکران اولیه مسیحی، مطرح کردن لوازم یکسان شمردن مسیح با حکمتی است که در کتاب هایی چون حکمت و امثال سلیمان به



عنوان کارگزاری الهی توصیف شده است. عهد جدید به این شیوه اشاره کرده است: «مسیح فروغ جلال خدا و خاتم جوهر اوست» (Heb,3:1). اورینگس در رساله در باب اصول اولیه، توجه خواننده را به شباهت این عبارات عهد جدید با عبارات ترجمه سبعینیه جلب می کند. همچنین عبارات دیگری در عهد جدید هست که مسیح را صورت خدا می داند: «صورت خدای نادیده» (Col.15:1). اورینگس از این متون نتیجه گرفت که قوام وجودی حکمت خدا تنها به خداست که منشأ تمام اشیاء است. او مدعی است که مسیح، حکمت خدا است، لذا به حق، خدا نامیده می شود. مسیح همچنین «تنها پسر خدا» نامیده شده است، پسری که منشأش را باید در خدا جست. از اینرو، این سخن که مسیح صورت خداست، بدین معناست که او در ذات خدا سهیم است همانند فرزندی که در طبیعت والدینش سهیم است. (ویلکن، ۱۳۸۱، ص ۷)

اورینگس، خدای پسر را، لوگوس ازلی و حکمت الهی می خواند که در الوهیت با پدر سهیم است، اما در تمام افعال الوهی اش مانند خلق، تجسد، تصلیب و رستگاری، تابع اراده و مشیت خدای پدر است. او می گوید: «خدای پسر تصویر خدای نادیدنی است.» (John,14:9) به این معنی که او شبیه پدر است و در ازلیت و ابدیت با او سهیم است. زیرا هرگز زمانی نبوده است که او وجود نداشته باشد. خدای پسر از زمانی که خدای پدر بوده است، وجود داشته است. پس اگر کسی بگوید که زمانی بوده است که پسر نبوده باشد، به او می گوئیم که پسر، حکمت و لوگوس و حیات است و اگر او نباشد، هستی نخواهد بود. (Origen,1973, 2.3.6)

فیض با استناد به آیه شریفه «و علم آدم الاسماء كلها - و خدا همه اسماء را به آدم آموخت» (بقره، آیه ۳۱) و با توجه به روایات و احادیثی که در تفسیر این آیه شریفه وارد شده، شناخت و معرفت بی نهایت، آگاه شدن از تمامی حقایق هستی و راهیابی به ملکوت اشیاء را برای انسان ممکن دانسته است. (فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۱۱۰-۱۱۱) بنابر روایات وارده از معصومین (ع)، علم حقیقی همان فیوضات الهی وارد شده بر قلب مؤمن است که همیشه در حال افزایش بوده و تحصیل آن به ریاضت و عنایات الهی احتیاج دارد. (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۵۵۴)

فیض کاشانی در خصوص علم پیامبر (ص) معتقد است که: «از صفات پیامبر یکی آن است که نفس او در قوه نظریه آنچنان صفا یافته که شباهت زیاد به روح اعظم پیدا کرده و هرگاه بخواهد می تواند بدون به کار گرفتن نیروی اندیشه با روح اعظم اتصال برقرار کند تا وی علوم لدنی را بدون واسطه آموزش بشری بر او افاضه نماید.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ص ۲۸۳) فیض در باره انتقال علم الهی به انسانها می گوید: «تمام حقایق اشیاء در لوح محفوظ، بلکه در دل فرشتگان مقرب نگاشته شده و از آنجا به عالم وجود بیرون می آیند. بنابراین علوم راستین از آن عالم به واسطه قلم عقلی که در لوح نفوس ما می نگارد، بر دلها ما فایض می گردد، چنانکه می فرماید: «اولئک کتب فی قلوبهم الایمان - اینانند که خداوند ایمان را در دلهاشان نگاشته است.» (مجادله، آیه ۲۲) و نیز فرموده: «علم بالقلم، علم الانسان ما لم یعلم -

خدایی که به واسطه قلم تعلیم داد، آدمی را آنچه نمی دانست، بیاموخت.» (علق، آیات ۴-۵) و دل آدمی این صلاحیت را دارد که تمام علوم در آن نقش می بندد و بسان آینه ای است که آماده است تا حقیقت حق در همه امور از لوح محفوظ در آن تجلی یابد.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۷ب، ص ۲۹۰)

### تسری قدرت الهی به انسان

از دیدگاه عهد جدید، عیسی مسیح، از آنجا که پسر خداست، تجلی کامل جلال الهی است. او «فروغ جلال و خاتم جوهر» خداست (Heb,3:1). جلال خدا «بر چهره ی او» است (2Cor,6:4) و این جلال از او بر انسانها نیز می تابد. او «خداوند جلال است» (1Cor,8:2). پسر انسان جلال خود را از طریق داوری و نجات و به کمال رساندن کار خود، آشکار می سازد. عهد جدید پیوسته بر این «تجلی جلال خدای عظیم، و نجات دهنده ما عیسی مسیح» (Tit,14-3:2) تأکید نموده و بر «جلال ازلی در مسیح» (1Pet,10:5) و «به زودی مکشوف خواهد شد» (1Pet,1:5) صحنه گذارده است. (Dufour,1973,V.1,P.197) اورینگنس در کتاب خود، مبادی اصول، درباره قدرت مسیح بیان می کند که: همه کسانی که ایمان آورده و متقاعد شده اند که فیض و حقیقت به واسطه عیسی مسیح آمده است و می دانند که مسیح حق است، بر اساس آنچه که خود او گفته، «من حق هستم» معرفتی را در خواهند یافت که باعث می شود انسانها بدون هیچ منبع دیگری تنها با همین کلمات و آموزه های مسیح به خوبی و با سعادت زندگی کنند. (Trigg,1998, p.19)

یکی از اوصاف هستی، ولایت و تصرف بر هستی است. یعنی اینکه همه چیز تحت اراده و فرمان خداوند است. انسان می تواند با تقرب به خداوند، به این ولایت دست یابد. انسان مقرب، در سایه نزدیک شدن به خداوند، صفت قدرتش نیز کامل می شود. از آنجا که بالاترین مرتبه قدرت، قدرت مطلق است، که از آن خداوند متعال است، انسان مقرب، می تواند به مراتب بالای قدرت ممکن برای یک انسان دست یابد. او در این مرتبه به مقام ولایت و سیطره بر هستی دست می یابد.

فیض معتقد است که، واژه والی بدین معناست که صاحب ولایت با اقتدار مطلق، به اداره و تدبیر خلق و مخلوق می پردازد. البته، بی تردید، تنها حضرت رب العالمین، والی واقعی است که با قدرت و اقتدار تام استقلالی، جهان هستی را تدبیر می کند. (فیض کاشانی، ۱۳۷۷ب، ص ۲۰۶) خلیفه خدا، تجلی اعظم و نسخه حق تعالی است، که خداوند خود را، آنگونه که هست، در آن می بیند. از این رو، ولایت و خلافت، از شئون الهی است، که در انسانهای کامل که عالم به اسماء الهی هستند، متجلی شده است و انسان کامل عالم به همه اسماء، خلیفه الله است. بنابراین، خلیفه تام و کامل خداوند، کسی است که مظهر تام اسماء و صفات خداوند باشد.

در عرفان نظری معمولاً ولایت را به مطلقه و مقیده تقسیم می کنند. ولایت به اعتبار اینکه صفتی از صفات الاهی است، مطلق و به اعتبار استناد آن به انبیاء و اولیاء مقید می شود. ولایت انبیاء و اولیاء، از

فروع و شعب ولایت مطلقه خداوند است. عارفان شیعه ولایت ائمه اطهار (ع) را از سنخ ولایت محمدیه می دانند. عرفا معتقدند که زمین هرگز از وجود صاحب ولایت مطلقه، خالی نمی ماند. صاحب ولایت ممکن است آشکار یا ظاهر باشد و ممکن است از دیده ها غایب باشد. (رجبی، ۱۳۹۳، صص ۲۷۳-۲۷۴)

### لوگوس یا کلمه، محل ظهور شئون الهی

مسیحیان معتقدند که، مسیح، خدا و انسان است. به خاطر طبیعت الهی اش هر آنچه را متعلق به خداست، دارد. او قادر مطلق، دانای مطلق و همه جا حاضر است. (Dewan, 1962, p.37) همچنین، عیسی مسیح، شخص دوم، پسر، متجسد، مولود نه مخلوق، هم ذات با پدر و بی آغاز است و روح القدس، سومین شخص تثلیث و روح محبت است که از پدر و پسر نشأت می گیرد. (برنتل، ۱۳۸۱، ص ۸۳) الوهیت عیسی مسیح، در ایمان مسیحی دارای اهمیت زیادی است. به طور خلاصه می توان بیان کرد که عیسی مسیح، دارای پنج صفتی است که مختص خدا می باشد: ابدی بودن، حضور مطلق، علم مطلق، قدرت مطلق و تغییرناپذیری. مسیح ابدی است. او نه فقط قبل از یحیی (John, 15:1) و قبل از ابراهیم (John, 58:8) و قبل از آفرینش جهان (John, 5:17) وجود داشت، بلکه «نخست زاده ی تمامی آفریدگان» (Col, 15:1) بوده و از ابتدا وجود داشته است. مسیح دارای حضور مطلق می باشد. او در حالیکه در زمین بود، در آسمان هم بود (John, 13:3) و در حالیکه در آسمان است بر زمین می باشد (Matt, 20:18). او علم مطلق است. عیسی همه چیز را می داند (John, 30:16). در واقع «در وی تمامی خزائن حکمت و علم مخفی است» (Col. 3:2). مسیح قادر مطلق است (John, 19:5). او خدای قدیر است و «به کلمه قوت خود حامل همه ی موجودات» می باشد (Heb, 3:19). مسیح، غیر قابل تغییر است (Heb, 12:1)، این موضوع در مورد نقشه ها، وعده ها و شخصیت او صادق است. (تیسن، بی تا، صص ۹۱-۹۲)

در حقیقت، لوگوس، خود خداست و در عین حال، یک اقنوم جداگانه است. او که در ازل، توسط خدای پدر، به عنوان پسر، مولود می شود، صورت کامل اوست و در عین حال، تجسم همه مُثُل و حقایق است. اما لوگوس به عنوان خدای دوم، گرچه با خود خدا، هم جوهر است، آشکارا، تابع خدای پدر است. (کونگ، ۱۳۸۴، صص ۶۱-۶۲) خدا از منظر اوریگنس، خدایی است شخصی و فعال، که همواره کسی در کنار اوست، که فعالیت عقلانی خداوند را تحقق می بخشد، که او همان عیسی مسیح، پسر، لوگوس یا حکمت الهی است. این حکمت الهی، همچون خدا، قدیم است. اوریگنس، حکمت را فعالیت عقلانی خداوند یا Image می نامد. از دیدگاه او، عیسی مسیح، صنعتگر عالم است و اراده آزاد را به برخی آفریده ها ارزانی می دارد و روح القدس کاری می کند که موجودات عقلانی به اراده خویش به سوی خداوند متمایل شوند. (Moore, 2005, p. 60-68)

اوریگنس، بیان می کند که، همه چیز به واسطه لوگوس آفریده شده و روح القدس در سلسله مراتب همه موجوداتی که پدر به واسطه پسر آفرید، عالی ترین و نخستین آفریده است. (ولفسن، ۱۳۸۹، صص ۲۶۲-۲۶۳) از نظر اوریگنس، چهار مرتبه وجودی را می توان در نظر گرفت: مرتبه وجودی پدر، پسر، روح القدس و موجودات عقلانی. هر مرتبه وجودی در وجود مرتبه بالاتر از خود سهیم است. بدین سان، پسر در الوهیت پدر سهیم و شریک بوده، ما انسانها نیز به همین شکل با شریک شدن در مرتبه وجودی پسر به الوهیت می رسیم. بین خدا و خلقتش در هیچ مرحله ای انفکاک و تمایزی کیفی و ریشه ای وجود ندارد. بلکه در مقابل، سیلان الوهیت را از خدا به سوی همه مخلوقات شاهد هستیم. (لین، ۱۳۸۶، ص ۳۸)

اوریگنس معتقد است: «خدای پدر خلق می کند و بر همه اشیاء محیط است. در حالیکه خدای پسر، خدای دوم است، که عقل می بخشد و تنها موجودات معقول را در بر می گیرد و روح القدس از این هم کمتر است و تنها قدیسان را شامل می شود.» (Origen, 1973, 1.3.5) او می گوید: اراده خدا در اراده پسر است که برگشت ناپذیر از اراده پدر است. همچنین در جای دیگر می گوید که پدر و پسر، گرچه به لحاظ اقنوم دو چیزند، اما به لحاظ اندیشه، همنوایی و عینیت و همانی اراده، یکی هستند. (لین، ۱۳۸۶، ص ۳۵۲) در حقیقت، از دیدگاه اوریگنس، لوگوس یا کلمه، مثال خلقت یا مثال المثل است و تمام موجودات به واسطه لوگوس خلق شده اند. لوگوس واسطه بین خدا و مخلوقات است. (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۵) در الاهیات اوریگنس، لوگوس، به عنوان خالق و مدبر جهان در مرتبه ای پایینتر از خدای پدر قرار می گیرد و تنها بر موجودات عقلانی و معقول محیط است. (Origen, 1973, 1.3.5) دلیل او برای قرار دادن لوگوس در مرحله ای پایینتر، این بود که لوگوس، معلول است و پدر، علت. علت از لحاظ وجودی همیشه برتر از معلول است. دیگر اینکه لوگوس، منشأ کثرت عالم مخلوق می باشد، در حالیکه پدر، واحد و بسیط محض است. (هیگ، ۱۳۹۰، ص ۲۱۶) اوریگنس، فعل آفرینش را به خدای پسر و حرکت آفرینش را به روح القدس نسبت می دهد: «خدای پدر با وساطت فعل خلقت خدای پسر و حرکت روح شناخته می شود که هر دو در ازلیت و جاودانگی پدر سهیم هستند.» (Origen, 1980, 1.15) وی معتقد است که: «لوگوس عامل خلق و نظم طبیعی جهان است و همه چیز را او اداره و هدایت می کند.» (Ibid, 4.14)

از دیدگاه اوریگنس، خدای پسر قبل از خلقت و بعد از آن، یک خدای کامل است و در الوهیت با خدای پدر سهیم است: «خدای پسر و لوگوس الاهی، به عنوان خالق جهان در وجود و ازلیت با خدای پدر سهیم است. او جسم و روح بشری گرفت و بر زمین ساکن شد.» (Origen, 1973, 2.6.2) از سویی دیگر اوریگنس بیان می کند که: «هرگز زمانی نبوده است که خدا بدون حکمت و لوگوس باشد و ما در آغاز خلقت از لوگوس الاهی خلق شده ایم.» (Ibid, 2.4.5) او معتقد است لوگوس، واسطه ای است

که میان خدای لایتناهی و مخلوق تناهی و فانی قرار دارد و (Ibid, 2.6.7.) در تفسیر بر ارمیا، لوگوس را، صورت خدای پدر می نامد که خدای پدر، از طریق او شناخته می شود. (Origen, 1998, 1.1.6) اورینگنس معتقد است که، واژه «کلمه» می باید در پیوند با عنوان «پسر» تفسیر شود، عنوانی که متضمن معنای «مستقل حیات» است. اگر واژه های «کلمه» و «پسر» مثل هم، معنا شوند، روشن است که «کلمه» متمایز از خدا و دارای وجودی مختص به خود است. از اینرو، اورینگنس می گوید: «کلمه خدا» فردیت خاص خود را دارد، یعنی حیات مستقلی دارد و متون مقدس تعلیم می دهند که «پسر غیر از پدر است»، یعنی: دارای وجودی مخصوص به خود است. (ویلکن، ۱۳۸۱، صص ۸-۹)

اورینگنس معتقد است که، دو ماهیت الوهی و بشری لوگوس متجسد در عیسی مسیح، هر یک به طور مجزا وظایف خود را اجرا می کند. «من معتقدم که قدرت جلال الوهی یعنی لوگوس، در تمام اشیاء مرئی و نامرئی مخلوق وجود دارد. او در یهودیه مانند یک انسان ظاهر شد. به این ترتیب که حکمت خدا به زهدان یک زن وارد شد و مانند یک کودک متولد گردید.» (Origen, 1973, 2.6.2.) اورینگنس ماهیت الوهی لوگوس را بر ماهیت بشری اش مقدم می داند و معتقد است همگان را قدرت درک ماهیت الوهی مسیح نیست. صفات بشری مسیح بر همگان قابل درک و رؤیت بود، در حالیکه رؤیت و درک صفات الوهی لوگوس، بر همگان هموار نبود. (Origen, 1980, 2.6.7.)

فیض معتقد است که، اگر آدمی، وجود خویش را پرورش دهد و واردات و صادرات دل و زبان خویش را مواظبت کند و از تعلقات و تمنیات دست کشد و هرزه خوار و هرزه گو نباشد، قابلیت شایستگی دارد به مقام ولایت الاهی برسد. ولی الله در حقیقت، کلمه الله و خلیفه الهی است. فیض در آثارش برای ولی خدا ویژگیها و خصایصی آورده است، مانند: ارتباط با فرشتگان و گفتگو با آنها، تصرف در کائنات و هستی، مشاهده حقایق عالم با چشم و گوش باطن، برخوردارگی جان ولی الله از معارف و حقایق هستی، خلافت الاهی، بهره مند از حدس قوی عرفانی و الهامات خداوندی، فنای مطلق در حق و از بین بردن تمامی تعلقات و وابستگی های دنیوی و بقای به رب. (فیض کاشانی، ۱۳۶۰، صص ۱۳۴، ۱۱۷ و ۱۸۷)

وی در خصوص ولایت می گوید: «ولایت مقام منبع قرب به حق تعالی و باطن نبوت و امامت و وساطت در فیض الاهی است و سالک نائل به رتبت ولایت، صاحب مقام «کن» است.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ص ۴۸۸) فیض معتقد است که ولی و امام، انسان کامل است: «چون غرض اصلی از آفرینش عالم، وجود انسان است که اشرف انواع مخلوقات است و مقصد اقصی از آفرینش انسان، بلوغ اوست به کمال و رسیدن او به حضرت ذوالجلال، پس باید که همیشه در عالم، کاملی از این نوع باشد و الا وجود عالم، بی غایت و بی ثمره می شود و این، باعث خرابی عالم است و فنای سایر اولاد بنی آدم.

پس ناچار است، خلاق را دائماً از وجود پیشوای کامل که حافظ شرع باشد و هادی عباد و ناظم امور معاش و باعث معموری قری و بلاد و دافع ظلم و فساد.» (توحیدی، ۱۳۸۸، صص ۶۸-۶۹)

فیض، ولی و امام را اولوالامر و ثقل اصغر می داند و می گوید: «مراد به اولوالامر که حق تعالی در قرآن امر به اطاعت ایشان فرموده و اهل بیت، که تطهیرشان نموده، ایشان اند. از خطا مبرا و از شک و ریب معصوم اند و خزان علم الاهی و امینان وحی و حافظان شرع اند. قرآن مجید، خلیفه و ثقل اکبر رسول است و ایشان، خلیفه و ثقل اصغرند. امر ایشان، امر حق است و نهی ایشان، نهی حق است. طاعت ایشان، طاعت حق است و معصیت ایشان، معصیت حق. دوست ایشان، دوست حق است و دشمن ایشان، دشمن حق.» (فیض کاشانی، ۱۳۸۷، ص ۵۶؛ توحیدی، ۱۳۸۸، صص ۷۲-۷۳)

فیض، ولایت را معرفه النفس نیز می داند. یعنی در صورتیکه عارف واصل، تمام روی دل خویش را به سوی خداوند داشته باشد و از تعلقات و وابستگی های دنیوی رو بگرداند، بی تردید، حقیقت فقر و وابستگی خود را درمی یابد و به میزانی که این نیاز و فقر را درک کند، حی قیوم را می یابد و در او فانی می گردد و بدو بقا می یابد و جهان هستی را در تسخیر خویش در می آورد و این معنای حقیقی ولایت الهیه است. (فیض کاشانی، الف، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۳۶۴؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۹؛ فیض کاشانی، ۱۳۶۰، صص ۷۸ و ۱۱۲-۱۱۳)

او معتقد است که ولایت مطلقه، حقیقتی است که در ازل بوده و برای ابد نیز باقی است و ماهیت آن به گونه ای است که تمام کمالات بشری در آن جمع است. طبق دیدگاه فیض، این ولایت، مختص امیرالمؤمنین علی (ع) است. همو که خاتم النبیین (ص) درباره اش فرمود: «انا و علی من نور واحد و حَلَقَ الله روحی و روح علی ابن ابی طالب قبل ان یخلق الخلق بالفی عام - من و علی از یک نوریم. خداوند روح مرا و روح علی را دو هزار سال قبل از پیدایش آفریدگان، آفریده.» (فیض کاشانی، ۱۳۶۰، ص ۱۸۶)

فیض درباره ولایت ائمه و انتخاب آنها از جانب خداوند، می نویسد: «امامان، اولوالامر و صاحبان ولایتی هستند که خدای تبارک و تعالی، بندگان را به اطاعت از آنها امر نموده و آنها گواهان بر مردم اند. آنها ابواب الله و طریق به سوی حق و جایگاه علم خداوندی و ارکان توحید پروردگارند. آنها از هر لغزش و خطا، معصوم هستند و ذات اقدس حق، پلیدی را از آنها دور ساخته و برای هر یک دلائل و کرامات و معجزاتی است و آنها برای اهل زمین، امان هستند و مثل آنها در این امت، مثل کشتی نوح است، که هر کس در آن قدم نهد، نجات یافته و هر کس تخلف کند، غرق می شود.» (فیض کاشانی، بی تا، ج ۱، صص ۵۴-۵۵)

### نسبت میان لوگوس و کلمه با انسان

طبق تفکر مسیحیت، عیسی مسیح، سرمنشأ جهان است و فیض بیکران را به جهانیان ارزانی می دارد. (Dufour, 1973, V.1, P.47) از دیدگاه اوریگنس، حضور لوگوس بعد از تجسد تا پایان جهان

برقرار است و این حضور جاودانه لوگوس در جهان، نتیجه رحمت و نیک خواهی خدای پدر برای انسان است. از رحمت خدا بر انسان است که لوگوس در ادوار مختلف و به شکل های مختلف ظهور می یابد و بر ما در جسم عیسی مسیح ظاهر شد و به حواریونش قول داد که همواره و تا پایان روزهای این جهان با آنها باشد. (Origen, 1980, 5.12) اورینگنس می گوید: «خداوند همواره فضیلت خود را از طریق لوگوس، بر موجودات معقول و تقدس بر انسان، ارزانی می بخشد و دوام آنرا تا جهان باقی است، حمایت می کند.» (Ibid, 4.7)

اورینگنس در سرتاسر تفاسیر خود، فضائل و نامهایی را به مسیح نسبت می دهد مانند: شهادت، عفت و پاکدامنی، ریاضت و غیره، که این فضایل و نامها همچون ذات عینی مسیح دیده می شوند. کسیکه دارای آنها است، در گوهر الهی سهیم است. اما انسانها تنها آنها را از طریق شکل انسانی مسیح دریافت می کنند، که «سایه» اوست؛ در نتیجه، در روی زمین، انسانها تنها «سایه های» فضیلت را دارند. (Marthaler, 2003, Vol. 10, P. 655) طبق دیدگاه اورینگنس، خدا از طریق لوگوس خود عمل می کند که در یکی بودن شبیه خود اوست، اما در این متمایز است که لوگوس قدرت خود را به تناسب نیازهای انسانی توزیع می کند. (استید، ۱۳۸۰، ص ۲۰۷)

اورینگنس در بیان انتقال معرفت الهی از مسیح به حواریون و از حواریون به سایر انسانها معتقد است که، هنگامیکه حواریون، ایمان خود به مسیح را اعلام کردند، آنها را صریحاً به همه مؤمنان، حتی به کسانی که به بررسی معرفت الهی بی توجه و بی میل بودند، انتقال دادند. (Trigg, 1998, p. 24) در نظر اورینگنس، جوهر نجات، تبدیل یافتن انسان، به صورت خداست. یعنی با ژرف اندیشی و تعمق در خدا به سوی الوهیت و خداوارگی گذر کرد. روح انسان باید در حال تغییر به سوی ساحت هستی لا یتغیر، تعالی یابد. کلمه خدا ظاهر شد تا ما را قادر به چنین کاری سازد. یک مسیحی معرفت جو به ورای عیسای زمین و به سوی کلمه جاودانی می نگرد و با ژرف اندیشی و تعمق در او، به نجات و رستگاری نائل می شود. (لین، ۱۳۸۶، ص ۳۵) از اینرو، رهایی همه موجودات، که همگی آنها برای نیل به نور محض جهان بالا، در تکاپو هستند، از طریق لوگوس، که انسان شد، محقق می شود. در حقیقت، او واسطه بازگشت موجودات به خداست. (کونگ، ۱۳۸۴، ص ۶۲)

اورینگنس معتقد است که انسان در هیچ زمانی از فیض و تقدس خداوند دور نیست و روح پس از مرگ نیز به حیات معنوی خود ادامه می دهد و از طریق دریافت فیض از جانب خداوند کمال معنوی خود را تکمیل می کند: «خدا همواره فیض و تقدس خود را بر موجودات عقلانی حتی بعد از مرگ ارزانی می دارد، زیرا هرگز زمانی نخواهد بود که خداوند تقدس و تبرک را از حیات انسانی دریغ دارد.» (Origen, 1980, 4.7) البته او معتقد است که هیچ نفسی نمی تواند به هیچ وجه به کمال در معرفت رسد، مگر آنکه به وسیله حقیقت حکمت الهی، ملهم گردد. برای اورینگنس، خداوند در ماهیتش، چنان

متعالی و وصف ناشدنی است که آدمی، تنها از طریق نور الهی می تواند به گوشه ای از معرفت الهی دست یابد. (فانینگ، ۱۳۸۹، ص ۶۴)

از دیدگاه فیض، انسان، موجود برگزیده خدا، مظهر اسم اعظم، مسجود فرشتگان و صراط مستقیم (فیض کاشانی، ۱۳۶۲، ص ۱۴۲) است و خداوند، ساختاری ویژه به او ارزانی داشته و او را با ترکیبی خاص آفریده و جلوه هایی از عالم عقل، عالم مثال و عالم طبیعت در او تعبیه کرده است. (فیض کاشانی، ۱۳۹۹، صص ۳۴۹-۳۵۱) از جهت جسمانی، از اعتدال ویژه مزاجی، استوای قامت، قدرت نطق و زیبایی جمال او را برخوردار کرده است. (فیض کاشانی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۰۵) در بُعد فراحسی، خداوند، از روح خود بر انسان دمید و انسان را از ویژگیهای حسی و مادی پیراست و به او حیات، علم، قدرت و اراده بخشید. از اینرو می توان گفت خداوند انسان را در ذات، صفت و فعل، نمونه خویش در زمین قرار داده است تا با شناخت روح مجرد و ابعاد گسترده آن، به شناخت خالق روح رهنمون گردد. (فیض کاشانی، ۱۳۶۲، صص ۱۸۴-۱۸۵)

فیض در این مقال، بر این باور است که از دیگر نشانه های خدا، نفس و حقیقت انسان است. حقیقت وجودی انسان، از عالم ملکوت است و انسان باید در پی خود شناسی باشد تا بتواند پروردگارش را نیز بشناسد. (فیض کاشانی، ۱۳۷۷، صص ۱۹۸-۱۹۹) وی در خصوص انتقال شئون الهی به انسان بیان می کند: «وجود در مقام فعل و اظهار کمالات وجودی ناچار باید فیض و بخشش و خلق او از مقام صرافت ذات و اطلاق حقیقی احاطی تنزل نماید و نور شمس وجود از سماء اطلاق به اعیان ثابته و ماهیات امکانیه، تابش نماید تا همه را به نور خود که همان وجود منبسط بر ماهیات باشد، روشن نماید و از آنجائی که عوالم مختلف و متعدد است و از برای جود مراتب متعدد متصور است، هر مرتبه ای که به اصل وجود نزدیکتر است، حظ آن از کمال وجودی بیشتر و فیض مفاض بر آن تامتر می باشد، لذا در قوس نزولی وجود در مقام افاضه از عقل اول شروع نموده و بعد از طی درجات، عقل به مقام افاضه از عقل اول شروع نموده و بعد از طی درجات عقل به مقامات عوالم برزخی رسیده و از این عوالم مرور نموده به عالم طبع و ماده می رسد و چون عنایت حق مقتضی اتمام فیض وجود و علت تمامیت دایره وجود است، قوس دوم این دایره را باید فیض حق تمام نماید، لذا ماده که مقام نازل وجود است، باید به حرکت ذاتی به سوی کمال پیش رود و بعد از طی درجات نباتی و حیوانی و انسانی به حق متصل شود. در قوس نزول از عقل شروع نموده و به ماده ختم شد، در قوس صعودی از ماده شروع نموده، به عقل، بل که به فناء در حق ختم می شود.» (فیض کاشانی، ۱۳۵۴، صص ۴۳-۴۴)

فیض معتقد است که «برخی از موجودات چون حالت منتظره در قبول فیض از فیاض مطلق ندارند، صرف امکان ذاتی آنها کافی از برای قبول فیض از جواد مطلق است، لذا وجود آنها مسبوق به عدم زمانی نیست و قدیمند به قدم حق و لذا به حسب نفس ذات و به لحاظ مرتبه ماهیت از باب آنکه وجود از مقام



ذات آنها مرتفع است، مسبوق الوجودند به عدم مجامع نه عدم مقابل. این قسم از حقایق وجودیه باقی به بقاء حقد، نه باقی به ابقاء حق.» (همان، ص ۴۴)

ملا محسن می گوید: «انسان سالک و پرورش یافته، پس از طی منازل، مظهر اسماء الله می شود و اگر تواناییها و نیروهای خود را متمرکز سازد، اراده و خواست او مؤثر و نافذ خواهد بود و چیزی را که اراده کرد، به وجود خواهد آمد. البته راز و رمز خلایق، محبت است که هر گاه سالک به مقام فنا رسید و با محبوب متصل و مرتبط شد. حضرت محبوب، این سالک فانی را در می یابد و دوستش می دارد و افاضات بی شمار بر او جاری می سازد.» (فیض کاشانی، ۱۳۹۹ق، صص ۳۴۵ و ۳۶۸)

فیض بیان می کند: «لازمه ولایت، ارتباط و پیوند میان عبد و رب کرامت است. ولی خدا به واسطه پیوند و ارتباطی که با خدا دارد، هم می تواند از غیب خبر دهد، چون حقایق و بواطن را می بیند و هم می تواند اعمال فوق طبیعی و خوارق عادت انجام دهد و در کائنات تصرف کند. از اینرو، عارفان گفته اند، انسان کامل، روح پیکره جهان هستی است و چنانکه روح، بدن را تدبیر و هرگونه بخواهد در آن تصرف می کند، انسان کامل نیز در جهان هستی تصرف می کند. بدین سبب، امام صادق (ع) می فرماید: ما امامان، ساخته و پرداخته خداییم و شما مردمان ساخته مایید. بر این اساس، جای شگفتی نیست اگر ولی خدا در جهان هستی تصرف می کند و به تدبیر عالم می پردازد و کار خدایی می کند، زیرا چنانکه آهن با ارتباط با آتش گداخته می شود و آثار آتش را آشکار می سازد، جان ولی خدا به نور الهی نورانیت می یابد و در او فانی می گردد و جهان هستی را به تسخیر در می آورد.» (فیض کاشانی، ۱۳۶۰، صص ۱۲۰-۱۲۱)

فیض کاشانی در خصوص واسطه فیض معتقد است: «چون حق تعالی را نمی توان دید و به ادراک حواس به او نمی توان رسید، پس ناچار است از واسطه مقربیه ذو جهتین که رویی با معبود داشته باشد و رویی با عیب، که از آنجا فرا گیرد و اینجا اعطا فرماید. از آنجا بشنود و اینجا بیان نماید. بندگان را با آن جناب آشنا گرداند و رهنمائی کند و ایشان را از مبدأ و معاد خبر دهد و پیشوایی کند و کیفیت طریق معاش و تحصیل زاد معاد ارشاد نماید و به آنچه خیر ایشان در آن است، دلالت فرماید و به ثبوت جاودانی امیدوار گرداند و از عقوبات آن جهانی بیم کند و آداب رفیعه و اخلاق سنیه و علم و حکمت تعلیم دهد.» (توحیدی، ۱۳۸۸، صص ۶۲-۶۳)

طبق دیدگاه فیض، واسطه فیض، انسان برگزیده خداست و صفاتی ویژه دارد: «چون تا کسی از جنس انس نباشد، انس انس با او میسر نمی شود، این واسطه غیر بشر نمی شود و چون آشنایی انسان با رب بدون واسطه ملکی مقرب در ابتدا صورت نمی بندد، بی آمد شد فرشته و نزول وحی و خبر نمی شود و چون بنی نوع، او را تا به جان مطیع و منقاد نشوند، به راه او نمی روند و تا امتیاز تمام از ایشان نداشته باشد، به او نمی گروند، بی معجزه و خارق عادت می مثل ید بیضاء و شق قمر نمی شود.» (همان، ص ۶۴)

## جمع بندی

خداوند خواسته است که همه انسانها تربیت معنوی داشته باشند تا بتوانند مظهر اسماء الهی شوند و به جایی برسند که قدرت آفرینش و ایجاد داشته باشند و در جهان هستی، قدرت تصرف یابند. با توجه به نفس و توانمندی هایش، انسان این قابلیت را دارد که متصف به اوصاف باریتعالی گردد و به مقام و منزلت خداگونگی رسد. انسان با تربیت الهی و معنوی می تواند به خداگونگی برسد و به منزلتی برسد که در حدیث قدسی آمده، دست یابد: «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی، انا اقول للشیء کن فیکون اجعلک تقول للشیء کن فیکون - بنده ام، مرا اطاعت کن تا تو را نمونه ی خود سازم. من به هر چیزی می گویم باش، به وجود می آید. تو را نیز چنین کنم، که به هر چیزی بگویی باش، به وجود آید.»

اورینگنس، کامل ترین راه نجات انسان را دریافت معرفت کامل به حقیقت الهی می دانست و اعتقاد داشت که این نجات را مسیح با تجسد خویش و با فرستادن پیام و شعائر دینی و ساختن انسانهای کامل آماده کرده است. البته، نفس نیز باید آن را بخواهد و به آن عمل کند. نفس انسان مؤمن، اگر باطناً با مسیح متحد باشد، مرحله به مرحله و آزادانه به سوی کمال صعود می کند. بر این اساس، حیات باطنی، نوعی فرآیند صعود معنوی از این حیات مادی زمینی، تلقی می شود. تا اینکه نفس سرانجام و در رؤیت خدا با او وحدت می یابد. یعنی نفس، الهی و جاودانه می گردد.

فیض کاشانی میان اتصاف خداوند و انسان به صفات خدا مانند علم، قدرت، حیات و اراده تفاوت هایی قائل شده است: فیض معتقد است که این صفات در خداوند ذاتی و استقلالی است، اما علم، قدرت و اراده انسان، داده اوست و چنانکه هستی انسان عین فقر است، صفات انسان نیز، چنین است.

در صفات خداوند، هیچ گونه کاستی، نقص، عیب و محدودیت وجود ندارد، اما حیات، قدرت و علم انسان، همراه با عیب و نقص است. اطلاق صفات خداوند مانند علم، قدرت، اراده و.. بر خدا، با توجه به اینکه مشتمل بر کمال وجودی است، رواست، اما اطلاق این صفات بر انسان، با توجه به مبادی آنهاست.

اورینگنس و فیض، هر دو مفسرین کتاب مقدسند و هر دو به ظهور شئون الهی در انسان معتقدند و هر یک این موضوع را در آثار خویش بیان نموده اند. هر دو معتقد به وجود واسطه ای برای این انتقال هستند. این واسطه در الهیات مسیحی و شیعی، تفاوتهایی با یکدیگر دارند و هر یک دارای خصوصیات خاص خود می باشند.

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. کتاب مقدس.

۳. استید، کریستوفر، **فلسفه در مسیحیت باستان**، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۰.
۴. برنتل، جورج، **آئین کاتولیک**، ترجمه حسن قنبری، ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۱.
۵. بهشتی، محمد، **فیض کاشانی، آراء دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن**، ج ۵، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، سمت، قم، ۱۳۸۷.
۶. توحیدی، مسیح، **هشت در بهشت**، ده رساله از علامه فیض کاشانی، سازمان تبلیغات اسلامی، پژوهشگاه باقرالعلوم، تهران، ۱۳۸۸.
۷. تیسن، هنری، **الهیات مسیحی**، ترجمه طاهره وس میکائلیان، حیات ابدی، تهران، بی جا، بی تا.
۸. جوادی آملی، عبدالله، **تفسیر تسنیم**، تفسیر قرآن کریم، اسراء، قم، ۱۳۷۸.
۹. رجبی، محمد رضا، **معارف کلامی شیعه**، ادیان و مذاهب و سمت، قم، ۱۳۹۳.
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین، **دنباله جستجو در تصوف**، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
۱۱. زمردیان، احمد، **مقام ولایت در شرح زیارت جامعه کبیره**، فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۷.
۱۲. شرف الدین موسوی، سید عبدالحسین، **المراجعات**، رهبری امام علی (ع) در قرآن و سنت، ترجمه محمد جعفر امامی، امیرکبیر، ۱۳۸۲.
۱۳. شیخ مفید، **تصحیح الاعتقاد**، مقدمه محمد رضا جعفری، روشنای مهر، تهران، ۱۴۳۰.ق.
۱۴. فانینگ، استیون، **عارفان مسیحی**، ترجمه فریدالدین رادمهر، نیلوفر، تهران، ۱۳۸۹.
۱۵. فرمانیان، مهدی، **معارف کلامی شیعه**، ادیان و مذاهب و سمت، قم، ۱۳۹۳.
۱۶. فیض کاشانی، **اصول المعارف**، تعلیق و تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۴.
۱۷. -----، **اصول المعارف**، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲.
۱۸. -----، **المحجة البيضاء**، موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۸۳.ق.
۱۹. -----، **منهاج النجاة، راه نجات**، ترجمه رضا رجب زاده، پیام آزادی، تهران، بی تا.
۲۰. -----، **الصافی فی تفسیر القرآن**، تحقیق علامه سید محسن الحسینی الامینی، مروی، تهران، الف ۱۳۷۷.
۲۱. -----، **ترجمه تفسیر شریف صافی**، گروه مترجمان، زیر نظر عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، نوید اسلام، قم، ۱۳۸۶.
۲۲. -----، **کلمات مکنونه من اهل الحکمة و المعرفة**، تصحیح و تعلیق عزیز الله العطار دی قوچانی، انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۶۰.

۲۳. -----، **علم الیقین**، بیدار، قم، ۱۳۷۷ ب.
۲۴. -----، **الحقائق فی المحاسن**، موسسه الاعلمی، ۱۳۹۹ ه.ق.
۲۵. -----، **رساله قره العین**، دارالکتاب العربی، ۱۳۹۹ ه.ق.
۲۶. -----، **الوافی**، کتابخانه امام علی (ع)، اصفهان، ۱۴۰۶ ه.ق.
۲۷. -----، **رساله الانصاف، ده رساله**، به کوشش رسول جعفریان، مرکز تحقیقات علمی و دینی امام علی (ع)، اصفهان، ۱۳۷۱.
۲۸. -----، **مجموعه رسائل**، تصحیح و تعلیق مسیح توحیدی وحدت و بهزاد جعفری، ۲ ج، مدرسه عالی شهید مطهری، تهران، ۱۳۸۷.
۲۹. -----، **شوق مهدی**، مقدمه و تصحیح علی دوانی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۸ ه.ق.
۳۰. -----، **حقایق**، ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، کتابخانه شمس، بی تا.
۳۱. لین، تونی، **تاریخ تفکر مسیحی**، ترجمه روبرت آسریان، نشر و پژوهش فرزانه روز، تهران، ۱۳۸۶.
۳۲. کاپلستون، فردریک چارلز، **تاریخ فلسفه**، ترجمه جلال الدین مجتوی، ۲ ج، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، تهران، ۱۳۷۵.
۳۳. کونگ، هانس، **تاریخ کلیسای کاتولیک**، ترجمه حسن قنبری، ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۴.
۳۴. -----، **متفکران بزرگ مسیحی**، گروه مترجمان، ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶.
۳۵. مک گراث، آلستر، **درآمدی بر الاهیات مسیحی**، ترجمه عیسی دیباج، کتاب روشن، تهران، ۱۳۸۵.
۳۶. میلر، و.م، **مسیحیت چیست؟**، ترجمه کمال بشیری، بی جا، بی تا.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، تنظیم و تحقیق احمد علی بابائی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۶.
۳۸. ولفسن، هری اوسترین، **فلسفه آبابی کلیسا**، ترجمه علی شهبازی، ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۹.
۳۹. ویلکن، رابرت، **خدای سه گانه در کتاب مقدس و ظهور راست کیشی**، ترجمه الیاس عارف زاده، مجله هفت آسمان، شماره ۱۴. ۱۳۸۱.
۴۰. هادی نا، محبوبه، **ریشه های الهیات مسیحی در مکاتب گنوسی و افلاطونی میانه**، ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۹۰.
۴۱. هالینگ دیل، جان رچینالد، **تاریخ فلسفه غرب**، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ققنوس، تهران، ۱۳۸۷.
۴۲. هیک، جان اچ، **اسطوره ی تجسد خدا**، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی و محمد حسن محمدی مظفر، ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۹۰.
۴۳. Behr, John, **Origen, On First Principles**, Oxford, University Press, United Kingdom, 2017.

- Dewan, Wilfrid F, **The person of Christ**, Paulist Press, 1962. .۴۴
- Dufour, Xaver Leon ,**Dictionary of Biblical Theology**, A Crossroad Book, .۴۵  
The Seabury Press. New York, 1973.
- Hughes, Philip, **A Short History Of The Catholic Church**, Burns and .۴۶  
Oates , London, 1978.
- Malaty, Fr.Tadrosy **The School of Alexandria, Book Two ,Origen**,Jersey .۴۷  
city , 1995.
- Marthaler,Berard L(ed),**New Catholic Encyclopedia**,Vol.10. Washington: .۴۸  
The Catholic University of America,2003.
- Moore, Edward,**Origen of Alexandria and St.Maximus Confessor**, .۴۹  
Florida: Baca Raton, 2005.
- Origenes, **Contra Celsus**, ed:Henry Chadwick ,Cambridge: Cambridge .۵۰  
University Press,1980.
- Origenes, **On First Principles**, trans.: Henri Delubac, ed: Henri Delubac, .۵۱  
New York: Harpper Publishing, 1973.
- Origenes, **Homilies on the Jeremiah**, The Fathers of Church, trans : Clark .۵۲  
Smith, Washington,1998.
- Rankin, Ivan David, **From Clement to Origen, Ashgate Book**, .۵۳  
England, 2006.
- Rown,A.Greer,**Origen**,New York, Paulist Press,1979. .۵۴
- Trigg, Joseph W, **Origen**, The Early Church Fathers, New York: Routledge .۵۵  
Publishing, 1998.